

ارزیابی و مقایسه عملکرد برامکه و آل سهل

فاطمه پارسا فر

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
f.parsafar93@gmail.com

دکتر محمد سپهری (نویسنده مسئول)

عضو هیئت علمی گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
sepehran55@gmail.com

دکتر نعمت الله احمدی نسب

عضو هیئت علمی گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ دوره ۱۹ شماره ۲۳ سال ۱۴۰۳ صفحه ۶۵-۴۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۲

چکیده

برمکیان و آل سهل هر دو از برجسته ترین خاندان های وزارت و دیوان سالاری عصر خلافت عباسی بودند که در صحنه تاریخ سیاسی اسلام ظاهر شدند و جلال خاصی به این خلافت بخشیدند یکی از موضوعاتی که پژوهشگران تاریخی با آن رو به رو هستند عملکردهای این دو خاندان ایرانی و نقششان در خلافت عباسی و زوال و نابودیشان است در این پژوهش که به روش تاریخی و توصیفی و با توجه به منابع کتابخانه ای انجام می پذیرد به این مسئله پرداخته شده است. برمکیان از خاندان های با نفوذ ایرانی بودند، بنیان گذار قدرت این خاندان در دستگاه عباسیان خالد بن برمک و فرزند و نوادگانشان یحیی برمکی و فضل و جعفر از معروفترین افراد این خاندان بودند که در دوره هارون الرشید قدرت زیادی کسب کردند به طوری که در سال ۱۷۸ هجری یحیی صاحب قدرت مطلق و تام و تمام شد و خلیفه تمام اختیارات را به او واگذار کرد. تمام مشاغل مهم در دست خویشاوندان و دست پروردگان یحیی قرار داشت به طوری که همیشه پنج نفر برمکی معتبرترین مشاغل لشکری و کشوری دربار را برعهده داشتند و هرکس از آنان نبود از کار دور میداشتند هدایایی که شاهان برای آنان می فرستادند و احتراماتی بیشتر از خلیفه برای آنان قائل بودند باعث تحقیر هارون و ثروشان باعث حسادت خلیفه میشد همه این عوامل و سوءظن هارون نسبت به آنان و توطئه چینی اطرافیان منجر به دستگیری و قتل عام این خاندان شد. خاندان سهل نیز ایرانی الاصل و سودای احیای استقلال ایران و تجدید نعمت این سامان را در سر داشتند که در مسیر خاندان برامکه قدم برداشته و نهایت به همان سرنوشت گرفتار شدند.

واژگان کلیدی: دیوانسالاران ایرانی، برامکه، آل سهل، خلافت عباسی

مقدمه:

عصر اول خلافت عباسی با دوره نفوذ پارسیان که با خلافت ابوالعباس سفاح آغاز شد و با خلافت واثق پایان یافت (۱۳۲-۲۳۲ق) از وجوه مختلف در تاریخ سیاسی و فرهنگی و اجتماعی اسلام عصری متمایز به شمار می رود. این تمایز نه فقط درمقایسه با عصر اموی و مشخصات جامعه و فرهنگ و سیاست به روزگار خلیفه گان دمشق جلو مگر می شود، بلکه باید آن را بستر اصلی و واقعی تحولات شگرفی دانست که به دوران بعد، خاصه سده چهارم هجری بارور شد. از دیدگاه سیاسی، انقلاب عباسی و استقرار پایه های آن به وسیله ایرانیان، به رغم بنیادهای اجتماعی و سیاسی که امویان پی افکنده بودند، با آموزه های فکری که به تشویق آنان بنیاد شد و زان پس قیام های پرمخاطره گروه های مذهبی و قومی که به انقراض امویان امیدها بسته و اینک شکست آن آرزوها را با وجود عباسیان می دیدند، و سپس طلیعه ظهور نخستین دولت های محلی در قلمرو شرقی و غربی خلافت، و ظهور و حضور ایرانیان و دیوان سالاری ایرانی در دستگاه خلفا سخت قابل تأمل است. از دیدگاه اجتماعی، تحولاتی که در شئون مختلف زندگی، به ویژه زندگی شهری ایجاد شد و تأثیر انکارناپذیر تمدن اقوام مغلوب خاصه ایرانیان در زندگی مادی و معنوی مسلمانان و تکامل نهادهای اجتماعی، و از بعد فرهنگی، آغاز مهمترین و گسترده ترین داد و ستدهای مثبت و جدی فرهنگی میان مسلمانان و اقوام دیگر، ایجاد اولین پایگاه های نشر دانش، شکوفایی بی مانند شعر و ادب، و آغاز عصر ترجمه و تألیف و تصنیف منظم در فنون مختلف، از خصایص مهم این عصر است و همین طور نقش و تأثیر چشمگیر ایرانیان در تکوین بافت سیاسی و فرهنگی این دوره که بی گمان در همه آن تحولات سهم عمده و در بسیاری از آنها فضل تقدم داشته اند و نقشی که از عصر فتوح با انتقال دیوان ساسانی به دولت اسلامی آغاز شد و به تدریج توسعه یافت، گرچه در عصر دولت عربگرای اموی که از شرکت و دخالت اقوام غیرعرب، خاصه ایرانیان را در امور دولتی خوش نمی داشتند و آنان را بندگان خویش می خواند، اندیشه های

فرهنگی و تمدنی ایرانیان چندان مجال جلوه گری نیافت، سهل است که مورد تحقیر نیز قرار می گرفت.

باید گفت همین رفتار از یک سوی موجب ظهور شعوبی گری و مقابله فرهنگی ایرانیان با امویان نژادگرا از راه تألیف آثار متعدد در طعن و هجو عنصر عربی و ذکر فضایل ایرانیان و ترجمه آثار ایرانی پیش از اسلام به عربی برای نمایاندن پیشینه فکری و فرهنگی خود شد و از سویی دیگر به انگیزه ای نیرومند برای پشتیبانی ایرانیان از علویان و عباسیان به عنوان مهمترین رقیبان و دشمنان دولت اموی تبدیل گردید. تا آنجا که پیشوایان عباسی، ایرانیان را مهمترین تکیه گاه خود در قیام میدانستند و برجسته ترین داعیان و سرداران خویش را از میان آنان برمی گزیدند.

این چنین بود که وقتی دولت عباسی مستقر شد، ایرانیان چنان در ارکان آن جای گرفتند که مورخان و نویسندگان آن را دولتی ایرانی خواندند و فرمانروایانشان را - خلیفگان را باخسروان قیاس می گرفتند. در واقع نیز نه فقط سازمان دولت و مهمترین نهادهای دولتی در عصر اول عباسی از سازمان های ایرانیان اقتباس شد و مشهورترین دیوانسالاران دستگاه خلفا و اکثریت وزیرانشان را ایرانی بودند، بلکه حیات اجتماعی و فرهنگی بخش اعظم قلمرو خلافت هم از سنن و مظاهر مادی و معنوی ایرانی متأثر بود. نگاهی به نام و نشان دانشمندان علوم مختلف از دانشگاه های دینی و فلسفی تا شعر و ادب و هنر با انبوه آثاری که پدید آوردند، و نیز عناصر مادی حیات مانند خوردنی ها و نوشیدنی ها و زینت ها و سرگرمی ها و بازی ها و جشن ها آشکارا این معنی را اثبات می کند.

در میدان سیاست و نظامی گری در اوایل عصر عباسی، هم اینان نگاهبان کیان خلافت اسلامی بودند و هرگاه که روی به ضعف و انقراض می نهادند، سیطره دستگاه خلافت نیز به مخاطره می افتاد. پایمردی های کسانی چون ابوسلمه خلال و خالد بن برمک و یحیی بن خالد و فرزندانش و زان پس فضل بن سهل و حسن بن سهل را در توسعه قدرت دولت و سیطره خلافت بغداد و نگاه داشت آن سیطره انکار نمی توان کرد. در میان این وزیران نامدار برمکیان و زان پس آل سهل از

بزرگترین خاندانهای ایرانی و دیوان سالار عصر شکوه خلافت به شمار میروند. نخست آن که عصر آنان، اوج نفوذ ایرانی گری در دستگاه خلافت با وجود خلقایی چون هارون الرشید و مأمون که خود فرمانروایانی توانا محسوب می شدند. دوم، شیوه ملکداری این دو خاندان که دولت عباسی را به نیرومندترین دولت تبدیل کرد و قدرتی جهانی پدید آورد. سوم، دامنه نفوذ این دو خاندان و نظارت آگاهانه و مستمر آنان بر جزئیات امور این قلمرو بی مانند. چهارم، نقش و تأثیرشان در ایجاد نهضت فرهنگی و پشتیبانی از دانشمندان و ادیبان که خود نیز در زمره آنان به شمار میرفتند. پنجم، تأثیرشان بر شئون مختلف زندگی مادی و معنوی عام و خاص و تصویری که از فضایل انسانی در اذهان خلق پدید آمد. با در نظر گرفتن چنین نگاهی است که پژوهش حاضر به دنبال ارزیابی و مقایسه عملکرد دو خانواده مهم از دیوانسالاران ایرانی در دستگاه خلافت عباسی است.

وزارت و خلافت عباسی

در دوران امویان، چیزی با عنوان وزارت در ساختار حکومت وجود نداشت. اصولاً هر خلیفه خود بر همه کارها نظارت می کرد و مشاوران و کاتبانی داشت که به نوعی کارهای وزارت را انجام می دادند. نخستین بار در دوران انقلاب عباسیان بر ضد امویان، شخصی با نام ابوسلمه خلال کار اداره انقلاب و داعیان و مبلغان ارسالی به نقاط مختلف را انجام می داد. از همان روزگار، وی به عنوان وزیر آل محمد شهرت یافت. وقتی عباسیان پیروز شدند، عناصر ایرانی فراوانی در دستگاه آنها وجود داشت. این افراد منتقل کننده برخی از آداب و رسوم سیاسی ایران پیش از اسلام بودند. یکی از آنها نیز همین منصب وزارت بود که به تدریج وارد دستگاه اداری - سیاسی عباسیان شد. البته باید توجه داشت که در همین روزگار، هنوز بیشتر والیان شهرها عرب بودند. حتی موالی یعنی ایرانیان ساکن سرزمین های عربی که به نوعی به قبائل عربی پیوند خورده بودند در این روزگار کاملاً رنگ عربی به خود گرفته بودند.

پس از ابو سلمه، باز برای مدتی نام وزارت در کار نبود منصور فردی مستبد بود و از آنجا که خود در همه امور مداخله میکرد، جایی برای حضور وزیر باقی نمی گذاشت. از زمان مهدی عباسی، وزارت شکل صریح و روشنی به خود گرفت. معاویه بن یسار کاتب و وزیر مهدی عباسی، موقعیت بالایی به دست آورد و از این زمان عنوان وزارت به صورت رسمی مطرح شد. تا روزگاری که برامکه قدرت وزارت را در اختیار گرفته و با حضور قاطع خود در اداره امور مداخله کردند، سمت وزارت اهمیت واقعی خود را به دست نیاورده بود از آن پس، وزارت سمتی شد که به هیچ روی امکان حذف آن از نظام سیاسی عباسی و نظام های دیگر، چه معاصر و چه پس از آن نبود. البته وزیر در مراحل نخست، بیشتر مجری اوامر خلیفه بود که عنوانش وزارت تنفیذ بود، اما به تدریج وزارت تفویض مطرح شد که اختیار اداره امور را به وزیر وامی گذاشت (جعفریان، ۱۳۷۷: ۳۳۴)

مشروحا وزارت در ممالک اسلامی دو قسم بود وزرات تفویض و وزارت تنفیذ. وزیر تفویضی، همه کارها را با فکر و نظر خویش تسویه می کرد و جزء سه موضوع زیرین که مخصوص خلیفه بود، در همه کارها از خود اختیار تام داشت و آن سه موضوع چنین بود:

۱- حق تعیین ولیعهد که وزیر در آن مداخله نداشت و مخصوص خلیفه بود. ۲- خلیفه می توانست هرکس را که وزیر به کار گماشته، برکنار سازد ولی وزیر آن حق را نداشت. ۳- خلیفه می توانست پیشخود از امامت استعفا دهد، اما وزیر آن حق را نداشت. خلفای عباسی در پاره ای موارد مهر خلافت را به وزیران (تفویضی) می دادند و خود از هر جهت برکنار می نشستند موضوع مهر گرفتن هارون از جعفر و سپردن او به برادرش فضل نمونه ای از نفوذ و اقتدار وزیران تفویضی می باشد. وزیر تنفیذی، از خود اختیاری نداشت و فقط اوامر خلیفه را اجرا می کرد و در واقع رابط میان مردم و خلیفه محسوب می شد و عرایض اهالی را به خلیفه رسانیده، جواب می گرفت و یا عزل و نصب مامورین عالی را ابلاغ می کرد در صورتی که وزیر تفویضی هر کس را می خواست به هر کاری می گماشت یا از آن مقام برمی داشت (زیدان، بی تا: ۱۱۸). خلیفه می توانست دو وزیر تنفیذ داشته باشد یکی در امور مالی و دیگری در امور نظامی رابط می

باشد اما وزیر تقوی‌سی در هر حال یکی بود. درمورد خاندان برامکه که در زمان هارون الرشید به قدرت رسیدند و در این دوره از خلیفه چیزی به جز نام باقی نمانده بود و در تمام سرزمین های پهنای اسلامی نام برمکیان را میدانستند و هارون نیز آنان را بسیار احترام می کرد و به یحیی گفت: پدر جان تو مرا تا به اینجا رساندی همه از برکت اقدامات تو است و اکنون این مهر در دست تو باشد هرچه میخواهی بکن من اختیار مملکت را به تو واگذار کردم. هرکه را خواهی عزل کن و هرکه را می خواهی به مقامی نصب کنی انجام بده در مورد خاندان سهل نیز همین طور، آنان به قدری بر خلیفه مسلمانان نفوذ و سیطره داشتند که مأمون تمام امور را به فضل واگذار کرده بود و از کار حکومت فارغ ماند تا جایی که در بغداد شایع شده بود که فضل بر مأمون غلبه کرده و خود زمام تمامی کارها را در دست دارد نفوذ و اهمیت فضل بن سهل تا بدان حد بود که مأمون نامه ای با خط خود برای فضل بن سهل نوشت و در آن اظهار داشته بود:

«تو با همکاری خود با من بر اطاعت خدا افزودی و سلطنت مرا استوار نمودی، از این پس تو را به مقام کسی برگزیدم، که هر چه بگوید اطاعت شود، هیچ کس از حیث مقام بر تو تقدم نخواهد داشت، من خدا را با تمام این مطالب گواه گرفتم.» (جهشیاری، ۱۳۶۴: ۳۸۵)

نسب و تبار برامکه و آل سهل بیشتر وزرای عباسیان، در دوره اول عباسی، یعنی تا زمان مأمون و معتصم، یا ایرانی بودند یا به نوعی غیر عرب، اما از نظر ریشه و تبار به نژاد غیرعرب، به ویژه نژاد ایرانی مربوط می بودند. بنابر قدیمی ترین روایات عربی، برمکیان ایرانی بوده اند و کهانت و سدانیت «نوبهار» را که سالیانی در از قبل از اسلام بت خانه ی معروفی در بلخ بوده است، برعهده داشتند (ابن طقطقی، ۱۳۷۳: ۳۰۷).

مؤلف ناشناس کتاب اخبار برامکه درباره ی «نوبهار» می نویسد: نوبهار در شهر بلخ و متعلق به برمکیان بود. برامکه قبل از ملوک الطوائف، از بزرگان و اشراف جهان بودند و نسب به سلاطین ایرانی می رسانیدند و آیین و کیش ایشان پرستش اصنام بود. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۴۴۲) در مورد نسب و تبار خاندان سهل نیز منابع اطلاعات چندانی ارائه نمی دهند تنها چیزی که همگان بر آن

تأکید کرده اند این است که نسب به سهل بن دافروخ ایرانی می رسانند که برخی نسل آنها را از اکاسره (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲/۲۳۳) و برخی نیز آنها را از اولاد ملوک فارس دانسته اند بنابراین هردو خاندان ایرانی الاصل بودند که وارد دستگاه خلافت شدند و با خدمات شایانی که به انجام رساندند نام ایرانیان را در دستگاه های حکومت عربی مطرح نموده و قدرت ایرانیان را به نمایش گذاشتند و تاحدودی باعث اشاعه فرهنگ ایرانی شدند. این دو خاندان که به نام ایرانی برخاستند و باردیگر نقود و قدرت ایرانی را پس از سالها بدست آوردند. (نخجوانی، ۱۳۶۵: ۱۰۳)

ورود برامکه و آل سهل به دستگاه خلافت

در دوره عباسیان نظام خلافت بدین گونه بود که به صورت ارثی و ولایت عهدی به نفر بعد میرسید. برخی از خلفا دو فرزند یا سه فرزند خود را به عنوان خلیفه بعد از خود تعیین می کردند. هر ولیعهدی نوعا پیشکاری داشت (جعفریان، همان: ۳۳۴) که پس از به خلافت رسیدن آن ولیعهد، پیشکار مزبور انتظار وزارت را داشت. در زمان هارون و مأمون نیز یحیی برمکی و فضل بن سهل در به تخت نشاندن نشانند آنان کمک فراوانی نمودند و در واقع پیشکار این دو خلیفه محسوب می شدند چنانکه گفته اند: روزی در زمان هارون الرشید معلم مأمون به فضل بن سهل گفت: مأمون بسیار به تو خوشبین است، و من دور نمی بینم که از ناحیه او یک میلیون درهم به تو برسد، فضل از این سخن به خشم آمد و بدو گفت: آیا تو کینه ای از من در دل داری؟ آیا من درباره تو بدی کرده ام؟ معلم مأمون گفت نه به خدا سوگند من این سخن را جز از راه به تو نگفتم، فضل گفت: تو میگویی که من از ناحیه مأمون یک میلیون درهم به دست خواهم آورد؟ به خدا سوگند من همدمی و صحبت مأمون را برای تحصیل مال چه کم و چه زیاد انتخاب نکرده ام، بلکه خدمتش را برگزیده ام که روزی فرمان خط و مهرم در شرق و غرب نفاذ یابد.

سپس طولی نکشید که فضل بن سهل به آرزوی خود رسید. نحوه ورود برمکیان به دستگاه خلافت به این صورت بوده که برمک پدر خالد برمکی در زمان خلیفه سوم، عثمان (۳۰-۲۶ ق) و به قولی در روزگار عبدالملک اموی (۸۹-۹۰ ق) اسلام آورد بود و اسلام آوردن وی تا حدودی سبب

انتشار آیین مسلمانی در بلخ و نواحی اطراف آن گشت. شاید به همین دلیل و نیز به سبب ثروت و معروفیت و وقوف او بر طب و دارو بود که فرزندان وی خیلی زود نزد خلفا راه یافته، صاحب نفوذ و مقام شدند. (زرین کوب، همان: ۴۴۲)

خواندمیر، برمک را اولین فرد از برمکیان می دانست که بر مسند وزارت نشست ولی خالد بن برمک اولین فرد از خاندان برمکیان بود که بر مسند وزارت نشست. و در موردش آگاهیهای مستند تاریخی وجود دارد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲/۲۳۳). خالد بن برمک در نهضت عباسی نقش مهمی داشت و این امر نفوذ خاندان برمک در دولت عباسی بود و با قدرت یافتن عباسیان کارش بالا گرفت و سفاح اولین خلیفه عباسی خالد را به نیابت وزیر خود ابوالجهم در دیوان خراج و دیوان جیش منصوب کرد (نخجوانی، همان: ۱۰۳) پسرش یحیی نیز که از طرف خلیفه المهدی به سرپرستی پسرش هارون گماشته شد و مانع استعفای او از ولایت عهده شد و او را در به خلافت رسیدن یاری نمود و هنگامی که هارون به خلافت رسید تمامی کارهای مملکت را به او و پسرانش واگذار نمود ولی نحوه ورود خاندان آل سهل به درون دستگاه خلافت از طریق خاندان برمکیان صورت گرفته و درواقع آنان دست پرورده برامکه بودند به این ترتیب که: فضل پسر سهل بن ذائفروخ در روزگار برمکیان به دست سلام غلام یحیی بن خالد اسلام آورد و بعدها دو فرزندش حسن و فضل به خدمت برمکیان درآمدند.

فضل بن سهل در خدمت فضل بن جعفر گماشته شد و اداره کارهای او را برعهده گرفت و حسن بن سهل به خدمت عباس بن فضل پیوست. آن دو همچنان در خدمت ایشان بودند تا این که یحیی برمکی آنان را شناخت و زیر چتر حمایت خود قرار داد، یحیی به تأمین آسایش خدمتگزاران توجه بسیار داشت. فضل بن سهل کتابی از فارسی به عربی برای یحیی بن برمکی ترجمه کرد یحیی از هوش و ذکاوت فضل و عبارات سلیس و روان او خوشش آمد و به او گفت: هوش و استعداد تو فوق العاده است و آینده خوبی داری اسلام بیاور تا تو را در امور کارهایمان مشارکت دهم و به تو نیکی کنم. فضل پذیرفت یحیی وی را به جعفر سپرد که پیش مأمون ببرد تا

اسلام بیاورد. تا زمان سقوط برمکیان در خدمت آنها بود و بعد از برمکیان به مأمون پیوست (جهشیاری، همان: ۱۴۷-۱۴۸).

چگونگی قدرت یافتن برامکه و آل سهل

هوش و کاردانی وزیران ایرانی هارون الرشید و مأمون، چون خاندان برمکی و آل سهل موجب به حکومت رسیدن آنان گردید به این صورت که چون خلیفه خواست هارون را از ولایت عهدی خلع کند و پسرش جعفر را ولیعهد گرداند یحیی سخت مقاومت کرد و هارون را نیز برانگیخت و چنان شد که به خواست هادی در اطراف هارون کسی جز یحیی نماند و مردم حتی بر او سلام نیز نمی کردند کوشش های هادی نزدیک بود به نتیجه رسد که یحیی مداخله کرد تا آنجا که او را به زندان انداختند و قصد قتلش کردند (سجادی، ۱۳۸۵: ۵۸) اما در این میان هادی درگذشت و یحیی از زندان آزاد شد و از سوی هارون، خلیفه جدید نامه به عاملان و حاکمان شهرها فرستاد در مورد خاندان سهل نیز آنان همچون برامکه در به قدرت رسیدن مأمون نقش اصلی را ایفاء نمودند. فضل مأمون را برانگیخت تا در بغداد بماند و همراه هارون به خراسان برود و استدلال او این بود که رشید بیمار است و بیم آن می رود که حادثه ای برای او رخ دهد و برادرت برضد تو توطئه چینی کرده و تو را خلع نماید.

و وقتی اختلاف بین دو برادر آشکار شد فضل بن سهل اختیارات نبرد برضد امین را به عهده گرفت و با تدبیرات وی بود که طاهر بن حسین به عنوان سردار سپاه انتخاب شد و به جنگ علی بن عیسی فرستاده شد فضل بن سهل وارد بر مأمون شد و کشته شدن ابن ماهان فرمانده نیروهای امین را به او تبریک گفت و مردم وارد شدند و به او تبریک گفتند (طبری، ۱۳۷۳: ۴۷۳/۸)

به این صورت این دو خاندان توانستند قدرت را به دست گیرند و به خلیفه نزدیک شوند و امنیت فکری و آسودگی ذهنی که یحیی بن برمکی و فضل بن سهل برای هارون و مأمون تأمین کردند باعث شد تا آنان خلافت را به دست گیرند.

صفات اخلاقی و رفتاری برامکه و آل سهل

درباره فضایل اخلاقی برمکیان داستان‌ها گفته‌اند و خاصه سخاوت و دادگری و مردم‌داری ایشان بیشتر موضوع و مضمون اشعاری است که در مدح این خاندان سروده شده یحیی از کبر و نخوت بیزار بود و متکبران را شماتت میکرد غزالی که از جوانمردی و پاکدلی او سخن‌ها رانده یادآور شده که میان خویش و دیگران هیچ فرقی نمی‌نهاد او در گرفتاری‌ها بزرگترین پناهگاه مردم بود و از این کار هیچ‌گاه رویگردان نمیشد فضل بن یحیی نیز به رغم تندخویی که داشت از جمله نخبگان بود و جوانمردان به شمار می‌آمد حتی کسانی را که هجوش میگفتند از سخا و عطای خوش‌بی بهره نمی‌گذاشت (سجادی، همان: ۱۲۲). جعفر را نیز به نیک‌خویی و سخا ستوده‌اند و جود و داد او را همه جا منشاء خیر و برکت دانسته‌اند. این مایه سخا و بزرگی خمیرهٔ جان و خصلت ذاتی آنان بود فضل بن سهل مردی سخی و کریم بود، چنانکه در جود و کرم با برمکیان برابری می‌کرد، وی مردی بردبار و بلیغ و به آداب پادشاهان دانا، و در چاره‌اندیشی بصیر و بینا دارای حدسی نیکو، و در تحصیل اموال زبردست، و در عقوبت و مجازات بسیار سخت گیر بود. مردم فضل بن سهل را «الوزیر الأمیر» می‌نامیدند. (ابن طقطقی، همان: ۳۰۶)

مورخان خوش‌خلقی، خرد و به‌ویژه گشاده‌دستی فراوان حسن را ستوده‌اند. البته سخاوت او به سبب ثروت سرشارش نیز بود که تشریفات عروسی دخترش با مأمون گویاترین سند آن است. جعفر را هارون به مصاحبت خود برگزیده بود جعفر «مردی فصیح و خردمند و زیرک و کریم و بردبار بود هارون الرشید به جعفر بیشتر انس داشت زیرا جعفر اخلاقی ترم، ولی فضل تندخو بود به گفته فخری هرگاه حسن نزد مأمون می‌رفت مأمون سخن را طولانی می‌کرد و هروقت حسن می‌خواست برود مانع رفتن او می‌شد. (نخجوانی، همان: ۱۶۱؛ ابن طقطقی، همان: ۲۸۱)

از دیگر خصوصیات آنان توجه به آداب و رسوم ایرانی بود فضل سعی داشت که آداب و رسوم ایرانی را در میان عربها گسترش دهد و راه و رسم زندگی را به دانش‌آموختگان یاد دهد تا جایی که فرزندان و اقوام و خدمتکاران خود را نزد پیر پارس در خراسان فرستاد تا حکمت را از او

بیاموزند خاندان برمکی نیز با روی کار آمدن به احیاء سنن آداب ایرانیان در دستگاه خلافت کمک فراوان کردند (نخجوانی، همان: ۱۴۴).

بنابراین برمکیان به آیین های ایرانی ارج می نهادند و فضل دست پرورده آنها بود فرمانروایی عرب و فخرفروشی آنها بر ایرانیان، روح بلندپرواز او را آزرده میکرد و از میان رفتن آداب و رسوم ایرانی برای او بسی ناگوار بود هرچند بارهای از آیین های ایرانی چون نوروز به وسیله کسانی چون خالد برمکی و پس از آن به وسیله یحیی برمکی و فرزندان او از نو، پا گرفته بود اما اندیشه فضل در فضایی برتر پرواز می کرد و آرزو داشت بار دیگر ایرانی آباد به چشم خود ببیند و شکوه دیرینه زمان ساسانیان را از نو زنده کند (یغمایی، ۱۳۵۶، ۷۴).

ثروت برمکیان و خاندان سهل

قصر الطین: خالد برمکی در زمان خلافت منصور به دستگاه حکومت راه یافت و در آن تاریخ اسم و رسمی از فرزندان و نواده های او در میان نبود. خصوصیات کاخ او در این بود که از خشت خام ساخته شده بود و از حیث زیبایی و آراستگی با قصر خلیفه برابری می کرد. ثروت و شوکت برمکیان را در حدی دانسته اند که حتی نزدیکترین خویشاوندان آنان چون بنی قحطبه را که دایی های جعفر برمکی بودند بر ضد ایشان به کار واداشت و محبت و خوشاوندی را از میان برداشت، چه گفته اند تمام درآمد قلمرو خلافت به خزانه برمکیان وارد می شد و از آنجا برای مخارج گوناگون حواله می گردید و خلیفه را بر آن دست نبود.

از اسماعیل بن یحیی هاشمی نقل کرده اند که هارون در شکارگاه از مرکب پرشکوه و بزرگ جعفر و نیز روستاهای آباد و ثروتمندی که در راه می دید و چون از صاحبان آنان می پرسیدند می گفتند از آن جعفر برمکی است، حیرت و خشم خویش پنهان نتوانست کرد و نزد اسماعیل شکوه ها کرد که برمکیان بر همه چیز دست انداخته اند و هاشمیان را بنده خویش گردانیده اند و فرزندان ما را از این املاک و ثروت ها بی نصیب گذاشته اند.

نویسندگان نیز از اموال هنگفتی یاد کرده اند که برمکیان برای خود و یارانشان صرف می کردند یا صلوات گرانی که به شاعران و دانشمندان و ستایشگران خویش می دادند و خلیفه و حرم و یاران او را بدان اموال دسترسی نبود به طوری که وقتی یحیی در زندان بود هارون خودداری او را از پرداخت مالی که زبیده همسر خلیفه درخواست کرده بود به یادش آورد در حالی که همان موقع بیش از یک میلیون درهم میان کارگزارانش تقسیم کرده بود .

کثرت اموال و مال آنان باعث شده بود که هارون معتقد باشد که برمکیان اموال و خزائن دولت را غارت می کنند زیرا وقتی به دستور او در واقعه نکبت جز آن سال ها که از برمکیان گرفتند فضل را به گناه آختفای بقیه اموال خویش به تازیانه بست و سپس دانستند که چیز دیگری در بساط ندارند، خلیفه که انتظار داشت ثروت بی مانندی از ایشان درآورد اظهار شگفتی کرد که با وجود غارت خزانه بیش از این ندارند.

حشمت و نفوذ برمکیان و کثرت خدم و حشم ایشان و اقبالی که خاص و عام به آنها نشان می دادند و نیز تقسیم منصبهای بلند پایه میان اعضاء خاندان و اتباع ایشان ، هم از اسباب خشم و حسد هر فرمانروایی تواند بود. بیست و پنج تن از فرمانروایان و نوادگان یحیی مناصب مهم لشکری و کشوری را در اختیار داشتند و جویندگان جاه و مقام تحقق آمال خویش را نزد ایشان می جستند. بیست و پنج تن از فرمانروایان و نوادگان یحیی مناصب مهم لشکری و کشوری را در اختیار داشتند و جویندگان جاه و مقام تحقق آمال خویش را نزد ایشان می جستند. فضل و جعفر را چنان غرور و تکبری فرا گرفته بود که فرمانروایان نیز آن مایه تکبر نداشتند . اتباع و کارگزارانشان نیز به پشتگرمی آنها جسور و گستاخ شده و بزرگی ها می فروختند.(رحیمی، ۱۳۶۴:

(۴۳)

کاخ جعفر: در قسمت خاوری بغداد (شماسیه) کاخ ها و عمارات برمکیان که تمامی از مرمر ساخته شده به نظر می رسید ولی کاخ مسکونی جعفر که به اسلوب معماری ایرانی ساخته شده بود از همه زیباتر و از حیث بزرگی و عظمت با بهترین کاخ های خلیفه برابری می کرد و

جهانگردانی که به بغداد می آمدند به تماشای آن می رفتند و به طوری که می گفتند بیست میلیون درهم یعنی معادل هزینه ساختمان شهر بغداد برای ساخت آن به مصرف رسیده بود و شاید یکی از علل دشمنی خلیفه نسبت به جعفر بر سر همان کاخ بی نظیر بود. از این جهت جعفر بیشتر اوقات در بیم و هراس بسر می برد و پیشامد بدی را چشم به راه بود چنانکه روزی ابونواس ضمن خواندن یک قصیده، مدحیه این دو بیت از زبانش جاری گشت: ای خانه که آثار شکستگی بر تو پدیدار شده بدان که من در پیمان دوستی با تو خیانتی نکرده ام، ای آیندگان و روندگان، پس از خاندان برمک دنیا را یکسره وداع گوید (همان: ۸۷)

زوال و نابودی برامکه و آل سهل

بسیاری از وزرا پس از به قدرت رسیدن بر اثر رشک و حسادت اطرافیان و درباریان مورد اتهامات مختلف قرار می گرفتند و در نهایت سوءظن خلیفه، باعث نابودیشان می شد. خاندان برامکه و آل سهل نیز از این استثناء بیرون نیستند به این صورت که هر دو خاندان از طرف خلفای عباسی از بین رفتند.

سقوط برمکیان، یکی از حوادث شگفت انگیز و قابل توجه تاریخ اسلام می باشد که توجه بسیاری از مورخان و نویسندگان را به خود جلب کرده است؛ زیرا برمکیان در اوج اقتدار، شهرت و محبوبیت بودند که هارون، خلیفه عباسی، بر آنها خشم گرفت و یکباره راه اضمحلال و سقوط را طی کردند. مورخان درباره علل خشم گرفتن هارون بر برمکیان و سقوط آنها اختلاف نظر دارند؛ برخی از این آرا مشترک و برخی دیگر متفاوت اند. بی شک، اگر یک علت خاص را عامل سقوط برمکیان بدانیم، به خطا رفته ایم؛ زیرا هیچ رویداد تاریخی تک علتی نیست و سقوط برمکیان نیز از این نوع است. پس نمی توان یک علت خاص را در مورد سقوط برمکیان پذیرفت، بلکه زمینه ها و عوامل مختلفی زمینه سقوط برمکیان را فراهم ساختند.

درباره علل سقوط برمکیان چندین دلیل آورده اند، تاریخ طبری از قول احمد بن زهیر می گوید: سبب هلاکت جعفر، اطلاع یافتن هارون از رابطه نهانی جعفر و خواهرش عباسه بود، این دو را

هارون به عقد هم در آورده بود تا به گفته خودش تنها نگاه آنها به یکدیگر حلال باشد. (طبری، همان: ۸/۱۲)

«او را به زنی تو می‌دهم که وقتی در مجلس من حضور دارد دیدنش بر تو حلال باشد.» اما آنها بعدها دارای فرزند شده و او را از هارون مخفی می‌کردند و این خبر به هارون می‌رسد و موجب خشم بسیار هارون می‌شود.

دلیل دیگر، سعایت و بدخواهی و بدگویی نزدیکان و حتی دست پروردگان خود آنهاست، اما آنچه سبب اصلی خشم گرفتن هارون بر آنها شد، قدرت، مکنت و اعتبار و نفوذ آنها در دستگاه خلافت و نیز در میان مردم بود، یحیی و فرزندان فضل و جعفر در زمان هارون رئیس واقعی دولت بودند تا جائی که هارون می‌گوید: «عباسیان غلام برمکیان شده‌اند و با اینکه به صحت این حرف اعتراض می‌کنند ولی این فکر در ضمیر آنها رخنه کرده است».

او که در ظاهر با آنها بسیار مهربان و با احترام رفتار می‌کرد اما در پی براندازی این خاندان نیز بود چنانکه خود به یکی از نزدیکانش می‌گوید: «تصمیم دارم خاندان برمک را چنان عقوبت کنم که احدی را عقوبت نکرده‌ام و داستان آنها تا پایان روزگار، عبرت دیگران شود» (یعقوبی، ۱۴۱۳، ۴۳۲)

سرانجام غلام خود، مسرور خادم را برای آوردن سر جعفر به خانه او فرستاد و یحیی و دیگر فرزندان را نیز به زندان افکند، یحیی نامه‌ای به رشید نوشت تا حرمت و حق تربیت خود را در آن یا دآوری کنند؛ (طبری، همان، ۵۲/۱۲). اما رشید هرگز از تصمیم خود بازنگشت این رویداد در سال ۱۸۷ هـ ق رخ داد. پس از قتل جعفر و دستگیری یحیی و فرزندان، مجموعه اقدامات هارون الرشید در براندازی برمکیان و وابستگان، ایقاع (ابن اثیر، همان: ۵/ ۱۱۴-۱۱۵) و نکبت (ابن طقطقی، همان: ۲۵۱) خوانده شد که شامل زندان، مصادره اموال (جهشیاری، همان: ۱۸۷) و قتل نزدیک به هزار تن وابستگان برمکیان و ویرانی سراهای آنان می‌شده است (طبری همان،

۲۹۶/۸). برخی منابع (جهشیاری، همان: ۱۹۲) از امان نامه ای مبنی بر حفظ جان یحیی و فرزنداناش، سخن گفته اند. با اینهمه، سخن اسماعیل بن صبیح کاتب یحیی، صراحت دارد که تصمیم خلیفه از سه سال پیش از ایقاع گرفته شده بود (یعقوبی، همان: ۲/ ۴۳۰).

از قرار معلوم، یحیی نیز نشانه هایی از افول قدرت خود را در رفتار هارون می دیده است، از جمله، گرفتن ولایات از فضل، خشم گرفتن هارون بر او در سال (۱۸۳ق) و فرستادنش به رقه که با شفاعت زبیده (بنت منیر) منتفی شد و خلیفه فضل را به سرپرستی امین برگماشت ولی حکومتی به او نداد (جهشیاری، همان: ۱۷۹). علاوه بر یحیی و پسرانش، ابوالمهدی، داماد برمکیان نیز دستگیر شد، تنها محمدبن خالد از تعرض مصون ماند. گرچه بیشتر کودکان برمکی آزاد گردیدند، اما پناه دهندگان برمکیان به مجازاتهای سخت تهدید شدند. زندانیان برمکی را زنانی چون زبیده بنت منیر، مادر فضل، و دنایر کنیز یحیی و تنی چند از خادمان همراهی می کردند (طبری همان، ۲۹۷/۸).

دوران اسارت بتناوب با سختی و آسانی همراه بود، اما پس از خشم گرفتن هارون بر عبدالملک بن صالح هاشمی (متوفی ۱۹۶) و گمان بر همداستانی او و برمکیان در توطئه ای بر ضد هارون، خلیفه بر برمکیان بیش از پیش سخت گرفت و حتی فضل را تهدید به مرگ کرد. برمکیان در برابر این اتهام از خود دفاع کردند. حتی گزارش هایی از مخالفت یحیی با عبدالملک در دست است (مسعودی، همان: ۴/ ۲۰۴). برمکیانی نیز که کشته یا اسیر نشده بودند سرنوشت بهتری نداشتند و روایات بسیار از روزگار شدت بعد از فرج آنان موجود است.

تاکنون راز این تغییر رفتار هارون الرشید بتمامی گشوده نشده و گویا تنها خود او از آن با خبر بوده است؛

از هارون نقل است: «اگر پیراهن من از این راز آگاه شود، آن را خواهم سوزاند.» (ابن کثیر، ۱۴۱۲: ۱۰/ ۱۸۹). به این ترتیب، برمکیان پس از سالها حکومت و طی سه نسل احراز مهمترین مقامات دیوانی و حفظ و اجرای روش و منش اداری و نظامی ایران عهد ساسانی همراه با تجدید

اشرافیت عرب، از میان رفتند. از خلال گزارش های تاریخی، انگیزه این تغییررفتار برگرد محورهایی چون داستان عباسه و جعفر، گسترش نفوذ و اقتدار سیاسی و ثروت و مکنت برمکیان که برانگیزنده بیم و حسد خلیفه شد، سخن چینی مخالفان و سرانجام انواع گرایش های دگراندیشانه از شعوبیگری تا مماشات با علویان و بالاخره اتهام کفر و زندقه می گردد. با این همه با دقت در احوال برمکیان، می توان دریافت که قدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی آنان، عامل اصلی ایقاع بوده است. ازدواج جعفر و عباسه، خواهر هارون، به پیشنهاد خود خلیفه به شرط آنکه پیوندی صوری باشد، انجام یافت، اما ظاهراً ثمره آن فرزند یا فرزندی بود که هارون به محض آگاهی از وجود آنان، دستور نابودی جعفر را داد. این داستان با تغییراتی اندک، از قبیل ذکر نام میمونه به جای عباسه و نقش زبیده، همسر هارون (متوفی در ۲۱۶)، به جای کنیزی بی نام به عنوان فاش کننده راز (ابن خلکان، ۱۹۶۹: ۱/ ۳۳۳-۳۳۴)، در بسیاری از منابع تاریخی گزارش شده است (ابن اثیر، همان: ۵/ ۱۱۴).

در این میان، نقش مخالفان برمکیان که اطرافیان پرنفوذ هارون بودند چون دراره بن محمد العری، فضل بن ربیع، علی بن عیسی بن ماهان و زبیده را نمی توان انکار کرد (مجله التواریخ و القصص، همان: ۳۴۵)، بخصوص زبیده که دشمنی جعفر را، به سبب پافشاری او در حمایت از مأمون، در دل داشت. مماشات و مدارای برمکیان با علویان نیز از جمله اتهاماتی است که مخالفان بر ایشان وارد می کردند، چنانکه در برخی گزارش ها علت ایقاع، تنها اقدام برمکیان به آزاد کردن یحیی بن عبدالله دانسته شده است (طبری، همان: ۲۸۹/۸-۲۹۰).

که آزاد کردن یحیی بن عبدالله علوی را به جعفر نسبت می دهند: بویژه آنکه هارون با زیر پا نهادن امان نامه خود در خصوص یحیی بن عبدالله، بر اعمال سیاست سختگیرانه درباره علویان پافشاری کرده بود (مجله التواریخ و القصص، همان: ۳۴۷).

دیرپایی اقتدار برمکیان و نفوذ گسترده سیاسی و بویژه مکنت بسیار آنان نیز از جمله عوامل نکبت ایشان شمرده شده است (ابن خلکان، همان: ۱/ ۳۳۶)، زیرا که با آن امکانات، بیم انتقال حکومت

به ایرانیان می رفت (ابن اثیر، همان: ۵/ ۱۱۴). اسماعیل بن یحیی هاشمی روایت کرده است که دیدن موکب پرشکوه جعفر و املاک و قصرهای برمکیان تا چه حد خشم هارون را برانگیخته بود (اتلیدی، ۱۳۱۰: ۱۲۱) تا جایی که به یحیی توصیه شد با بخشش بخشی از این اموال به خلیفه و کسانش، خود و خانواده اش را از خشم مصون دارد (جهشیاری، همان: ۱۷۹) و فضل بن ربیع با انگشت نهادن بر اتکای مالی خلیفه به برمکیان و رفتار آمرانه یحیی در موارد زیاده روی هارون الرشید در آزمندی و صرف مال، در تضعیف قدرت آنان کوشید (همان: ۲۰۱).

از آنجا که یحیی و همراهانش در زندان مخصوص زنداقه زندانی شدند (ابن خلکان، همان: ۱/ ۳۳۷)، می توان احتمال داد که نوعی بددینی و کفر و زندقه نیز به آنان نسبت داده بوده اند. نکاتی چند این گمان را تقویت می کند: در بیت الحکمه جناح نیرومندی از متفکران دگراندیش، شعوبی یا متعلق به نحله های فکری گوناگون رفت و آمد می کردند. ابوالربیع محمدبن لیث، دشمن یحیی، در گفتگو با هارون الرشید بر افکار الحادی وی انگشت می نهد (طبری، همان: ۸/ ۲۸۸). اصمعی برمکیان را متهم می کند که هر گاه در حضور ایشان سخنان شرک آمیز گفته می شود، شادمان می شوند و در برابر تلاوت آیات قرآن از گفته های مزدک سخن می گویند (جهشیاری، همان: ۱۶۱). همچنین آنان متهم شده اند به این که مجوسانی در لباس اسلام اند که آیینهای شرک آمیز را پنهانی به اسلام وارد می کنند. گویا این تهمت در میان مردم پراکنده شده بود، چنانکه یکی از مردمان عادی، فضل را به سبب زندقه، ناسزا می گوید (همان: ۲۰۸). وقوع ایقاع، به هر علت، برای حکومت هارون نتیجه نیکویی نداشت؛ هارون الرشید دریافت دولتمردانی که در غیاب ایشان امور را اداره کنند و از آنان یا پرورده آنان نباشند، با دشواری روبرو شد (همان: ۲۰۴). با وجود ممنوعیت سوگواری برای آنان و سخن گفتن از ایشان، پروردگان برمکیان سپاس خود را نسبت به آنان ادا می کردند (همان: ۱۷۹؛ ابن ندیم، همان: ۱۱) و به اندازه اشعار ستایش آمیز، در رثای آنان شعر سرودند (ابن خلکان، همان: ۳۴۰-۳۴۱)؛ از آن جمله است اشعار عتابی که ارتجالاً سروده است (ابن ندیم، همان، ۱۳۵).

همچنین کسانی چون ابراهیم بن عثمان بن نُهیک، به سبب بیتابی در مرگ جعفر، به فرمان رشید، کشته شد و ابوبشر ثمامه بن اشرس گرفتار آمد (ابن ندیم، همان: ۲۰۷) و ابونواس ناگزیر به مصر گریخت. از بازماندگان برمکیان تنی چند مشهورند: محمد بن خالد، برادر یحیی که سال (۱۷۲ق) حاجب هارون شد، او به بخل شهرت داشت (جهشیاری، همان: ۱۴۳، ۱۹۳) محمد بن خالد تنها برمکی بود که از خشم هارون مصون ماند و با فرزندانش امان یافت. گرچه در سال (۱۷۹ق) از حاجبی خلع شد (طبری، همان: ۲۶۱/۸، ۲۹۶). اما نام او در میان همراهان خلیفه در حج قبل از ایقاع آمده است. علی الخصوص که در منابع بر درستی اعتقاد وی و دور بودنش از افکار زندقه تأکید شده است (ابن ندیم، همان: ۴۰۱). گویا در طب دستی داشته، زیرا رازی از آثار او بهره برده است. محمد بن خالد ظاهراً در اواخر قرن دوم در گذشته است. از پسران یحیی دو تن، محمد و موسی، در فرجام شوم باپدر و برادران سهیم بودند اما در پایان ایقاع زنده ماندند و آزاد شدند.

نابودی خاندان آل سهل نیز بدین صورت بود که حرکت مأمون عباسی از مرو به سوی بغداد با مخالفت فضل بن سهل مواجه شد، خلیفه عباسی بنا به توصیه ارشادی امام رضا (ع) و اخباری که از فرماندهان وفادار به او رسیده بود، تصمیم قاطع بر خروج از خراسان گرفت، در این زمان محبوبیت فضل به دو دلیل نزد مأمون رو به کاهش گذاشت؛ نخست پنهان کاری های او در امور عراق و کتمان اخبار درست این سرزمین از خلیفه گرفت، دیگری اعتراض عباسیان به حکومت برادرش بر عراق بود، که اخبار آن را از چشم خلیفه پنهان نمود. بدین سبب مخالفت فضل با خروج خلیفه شان از خراسان به جایی نرسید. تا این که مأمون در سرخس در راه بازگشت به عراق و دیدار خویشاوندان و تسکین دادنشان، نقشه قتل فضل بن سهل را پیریزی کرد، چرا که وجود فضل را مانع دست یافتن خود به بغداد می دانست، خلیفه نه تنها ارزشی به درخواست فضل نداد، بلکه در پی فرصتی بود تا فضل بن سهل را به عنوان مانعی در راه آشتی با بغداد از میان

بردارد. خلیفه این اقدام را به دایی اش غالب سپرد، دایی اش چهار تن را به نام های مسعود، سیاه قسطنطنینی رومی، فرخ دیلمی و موفق صفلابی مأمور این کار شدند. (طبری، همان: ۵۶۷۲/۱۳)

مأمون پس از کشتن برادرش احتیاج به وجاهت مردمی و شرعی در نزد مردم داشته، شورش های پراکنده ی علویان آزار دهنده میبود و بدین وسیله میخواست، نزد علویان تقرب جسته و کنترلی بر آنها داشته و تأیید خراسانیان و ایرانیان شیعه و عباسیان را با هم داشته باشد با توجه به نحوه از بین بردن این دو خاندان از طرف هارون و مأمون میتوان به این نکته پی برد که هارون به یکباره به اضمحلال و نابودی تمامی برمکیان کمر بست و این خشم تنها شامل جعفر نشد بلکه بقیه آنان نیز به نوعی گرفتار شدند ولی مأمون بعد از قتل فضل بن سهل بنا به شرایط سیاسی موجود به دلجویی از برادرش پرداخت و مقام وزارت را بدو واگذار نمود و او را مورد توجه قرار داد و با پوران دختر حسن ازدواج نمود. (بغدادی، ۱۹۹۸: ۳۲۰/۷)

آنچه در قتل فضل بن سهل زیرکانه و سیاسی است قتل اونیست بلکه قتل او در زمان مناسب است شیوه کشتن او جاهلانه است و زود دست مأمون رو می شود اما ترفندها و حيله های بعدی در خور تأمل است که چگونه از قتل خادم ترین فردی که در رساندن او به خلافت اعجاز کرد با مانورهای محیلانه جهت مجذوب ساختن و فریب دادن حسن بن سهل استفاده می شود. (رادمنش، ۱۳۸۲: ۶۳/۱)

در منابع آمده که فضل بن سهل به ارکان دولت خود میگفت: سعی من در این دولت بیشتر از ابومسلم است. ایشان گفتند: ابومسلم دولت از قبیله ای به قبیلهای رساند و تو از برادری به برادری فضل بن سهل گفت: اگر عمر باشد خلافت را از خاندانی به خاندانی میرسانم (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۱۲) به هرحال فضل بن سهل که خود را کم از ابومسلم و جعفر نمیشمرد می خواست تا نامش در ردیف نوابغ قرنهای بر صفحه ی تاریخ جا بگیرد. شاید هدف نهایی او تشکیل یک شاهنشاهی بود. بزرگان عرب عقیده داشتند فضل میخواهد فرمانروایی را به خاندان ساسانی بازگرداند (یغمایی، همان: ۱۷۶). اگر جز این نبود به بهانه اینکه خلافت را به خاندان علی انتقال

دهد لباس سبز که ویژه زرتشتیان است نمی پوشید چرا که لباس اولاد علی سپید است نه سبز ولی در منابع ای که مطالعه نمودم به چنین چیزی در رابطه با برمکیان برخورد نکردم یعنی سخن و گفته ای از آنان که بتوان چنین هدفی را در رابطه با آنان حدس زد.

نتیجه گیری

با برقراری دولت عباسیان اوضاع اجتماعی ایرانیان بسیار بهتر شد، اولین خلفا که از نقش ایرانیان در تأسیس این دولت به خوبی اطلاع داشتند، در محکم ساختن شالوده حکومت عباسی از ایشان بهره بردند. بویژه اینکه ایرانیان دارای پیشینه ای درخشان بودند و گذشته ای روشن بودند. ایرانیان مشاغل و مناصب حساس حکومتی را در اختیار گرفتند و تشکیلات دیوانی جامعه اسلامی، از تشکیلات ساسانیان تقلید شد. وزرا از میان بزرگان ایرانی انتخاب شدند و در پی آن پست های کلیدی جامعه را به هم نژادان خویش واگذار می کردند. کم کم خلفا ایرانیان را بر سایر اقوام برتری دادند و اعراب به کناری رانده شده، ایرانیان صاحب جایگاه آنان شدند. با افزایش قدرت روز افزون ایرانیان، اعراب سعی می کردند با انواع حيله ها و تدبیرها ایرانیان را از کار برکنار نمایند و خود جانشین آنها شوند. با همین هدف بود که خون برخی از وزیران ایرانی ریخته شد و جان و مال آنان به هدر رفت. هارون الرشید خاندان برمکی را برانداخت و مأمون فضل بن سهل را از میان برداشت. از سوی دیگر، با سعی و تلاش ایرانی نژادان، آداب و رسوم ایران در دربار خلفای عباسی چنان رواج یافت که دربار عباسیان شباهت فراوانی به دربار ساسانیان پیدا کرد. هنرمندان ایرانی در موسیقی و شعر به دربار راه یافتند و زینت بخش مجالس خلفا شدند. هنرهای ایرانی سرمشقی برای هنرمندان اسلامی شد و هنرمندان در رشته های مختلف از منابع کهن ایرانی الهام گرفتند. دانشمندان و علمای ایرانی مورد توجه خلفا واقع شدند و به گسترش و پیشرفت علوم در جامعه اسلامی کمک کردند، خدمات فراوان علمای ایرانی سبب رواج علوم در تمدن اسلامی شد. منجمان و طبیبان ایرانی مورد توجه قرار گرفته و از مقربان درگاه شدند، و این امر سبب شد که فکر ایرانی و اسلوب بیان و کتابت و صنایع ادبی ایشان در میان مسلمان نشر یابد و

علوم ایرانی زیربنای مطالعات و تحقیقات دنیای اسلامی گردد. اینکه در جدال میان امین و مأمون، ایرانیان به حمایت از مأمون برخاستند و کمک کردند تا خلافت به او منتقل شود، پیامدی مهم داشت: پیامد این همراهی، افزایش فراوان نفوذ و قدرت ایرانیان در این روزگار شد تا جایی که برخلاف گذشته، عربان نسب خویش را به ایرانیان می رساندند و مدعی انتساب با خاندان کسری بودند. در نتیجه این رخدادها، ایرانیان به یاری خاندان های متنفذ ایرانی چون نوبختی و برمکیان، با حفظ فرهنگ و اخلاق و خردورزی شان، اعراب را مقهور خویش کردند. با این حال در نهایت دیوانسالاران بزرگ ایرانی چون برامکه و آل سهل سرنوشت مشابهی پیدا کردند.

منابع و مآخذ:

۱. ابن طقطقی، محمد بن علی، الفخری، قم، منشورات الشریف، ۱۳۷۳
۲. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکریم؛ الکامل فی التاریخ؛ تحقیق علی شیر؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳
۳. ابن خلکان، و فیان الاعیان، بتحقیق الدكتور احسان عباس، بیروت، درالثقافه، ۱۹۶۹
۴. ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل، البدایه و النهایه، تحقیق مکتب التراث، بیروت، درالاحیاء العربی، ۱۴۱۲
۵. ابن ندیم، محمد بن اسحاق؛ الفهرست؛ ترجمه م. رضا تجدد؛ تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران، ۱۳۵۴
۶. الایدی، محمود، اعلام الناس بما وقع للبرامکه مع بنی عباس، بیروت دار صادر، ۱۴۱۰
۷. جهشیاری، محمد بن عبدوس، کتاب الوزراء و الکتاب، چاپ عبدالله اسماعیل صاوی، قاهره، ۱۳۶۴
- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر حمدالله، تاریخ گزیده، چاپ عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۶۴
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، تاریخ حبیب السیر، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۵۳
- مجله التواریخ و القصص، چاپ بهار، تهران، بی تا

نرخشی، محمد جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی، تلخیص محمد بن

زفر بن عمر، چاپ مدرّس رضوی، تهران، ۱۳۶۳

نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، چاپ عباس اقبال، تهران، ۱۳۶۵

زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳

۸. رحیمی، محمد، فرهنگ ایران پیش از اسلام، تهران، توس، ۱۳۶۴

۹. زیدان، جرجی، تاریخ التمدن الاسلامی، بیروت، دار مکتبه الحیاه، بی تا

۱۰. سجادی، صادق، برمیکان از فراز تا فرود، نشریه اطلاعات، ش ۳، ۱۳۸۳

۱۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳

۱۲. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت،

مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۴

۱۳. یغمایی، عبدالکریم، ذوالریاستین، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶

۱۴. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ الیعقوبی؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۱۳